

## ستاد انقلاب فرهنگی:

### چراغی که فروغی اندک داشت

تحقیق و مصاحبه: غلامرضا معصومی

تقلیل یافت. استدلال طرفداران طرح شورا این بود که نیاز به کار تمام وقت وجود ندارد و شورا فعالیت‌های ستاد را دنبال خواهد کرد.

در مقابل، اعضای ستاد مخالف این طرح بودند و چنین استدلال می‌کردند که اعضای ستاد باید در متن باشند و اکثریت را تشکیل دهند، هر چند ترکیب شورا تغییر کند. (دانشگاه انقلاب، مهر ۱۳۶۱، مصاحبه با حجة الاسلام دکتر احمدی).

ستاد انقلاب فرهنگی از مهر ۱۳۶۱ که طرح شورا برای تصویب به مجلس فرستاده شد تا سال ۱۳۶۳ که شورای عالی انقلاب فرهنگی رسماً کار خود را آغاز کرد و ستاد در آن هضم شد، دست و پای بسیار زد تا مگر از شورایی شدن و تبدیل کار تمام وقت و تبیین خطوط کلی فرهنگی کشور به کار نیمه وقت و آن هم دو ساعت در هفته جلوگیری کند. اما ستاد انقلاب فرهنگی در مجلس شورای اسلامی، در ابتدا به نام شورای عالی فرهنگ و سپس به نام شورای عالی انقلاب فرهنگی، به تصویب رسید.

از مهمترین رویدادهای این دوره، بازگشایی دانشگاهها بود که از مهرماه سال ۱۳۶۲ بر مبنای برنامه تدوین شده ستاد انقلاب فرهنگی آغاز شد و دو سال ادامه یافت. در آبان ماه همان سال به پیشنهاد ریاست جمهوری وقت دو تن از اعضای جهاد دانشگاهی—به منظور حضور افرادی از دانشجویان در تصمیمهایی که درباره آنها گرفته می‌شود—به ترکیب ستاد انقلاب فرهنگی افزوده شدند و در اواخر سال ۶۲ کمیته نظارت و ارزیابی ستاد انقلاب فرهنگی برای نظارت بر حسن اجرای مصوبات ستاد در دانشگاهها تشکیل

در شماره پیش لوح به بررسی نحوه شکل‌گیری ستاد انقلاب فرهنگی و برخی فعالیتهای آن پرداختیم. در این شماره به بررسی دگرگونی ستاد به شورای انقلاب فرهنگی می‌پردازیم.

ستاد انقلاب فرهنگی در خرداد سال ۱۳۵۹ و به دنبال تعطیلی دانشگاهها تشکیل شد و رسمیت قانونی خویش را از فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی گرفت. اعضای ستاد که مستقیماً از سوی ایشان انتخاب می‌شدند در هر فرصتی بر اعتبارنامه خویش تأکید می‌کردند: "من به ستاد رسمیت دادم و ستاد قانونی است." (دانشگاه انقلاب، شماره ۱۶، نقل از امام خمینی در مصاحبه با جلال‌الدین فارسی). و: "این ستاد امام است. ایشان از هر کسی بهتر به مقاصد مهم این امر واقف دارند و به همین جهت همواره هم آن را تقویت کرده‌اند و همین کافی است. زیرا به تعبیر مقام ریاست جمهوری، دستور امام در مورد ستاد، فوق قانون است." (دانشگاه انقلاب، خرداد ۱۳۶۳، مصاحبه با حجة الاسلام دکتر احمدی).

در مهرماه سال ۱۳۶۱، طرح شورای عالی انقلاب فرهنگی از سوی نخست‌وزیر وقت، سیدحسین موسوی، برای تصویب به مجلس رفت. طبق این طرح، علاوه بر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی که منصوب امام بودند، رئیس جمهور، نخست‌وزیر، وزرای علوم، آموزش و پرورش و ارشاد و سه کارشناس از این وزارتخانه‌ها نیز عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی محسوب می‌شوند. علاوه بر این، کار تمام وقت و شبانه روزی اعضای ستاد به دو ساعت در هفته کار شورای عالی انقلاب فرهنگی

شد. این کمیته کار بررسی و نظارت بر برنامه‌های مصوبه ستاد و بررسی نفاذ آنها را به عهده داشت.

به دلیل مطرح شدن طرح شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۱ و درگیری جدی ستاد از یک سو با این مسئله و از سوی دیگر برنامه‌ریزی برای ساختار فرهنگی کشور، بیشتر وقت اعضای ستاد صرف این دو زمینه شد و بحثهای زیادی را در این زمینه مطرح کرد.

اول، ستاد انقلاب فرهنگی به دنبال تعطیل شدن دانشگاهها به وجود آمد و فلسفه وجودی آن بررسی و تجدید نظر در برنامه‌های دانشگاههاست. این نظر بحثهای زیادی به دنبال داشت. از جمله، که ساختارهای فرهنگی دیگر از جمله آموزش و پرورش چه می‌شود و آیا اینها نیاز به بررسی و تجدید نظر ندارند؟

این بحثها منجر به این شد که پس از تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی، دیگر مسائل فرهنگی نیز وارد مباحث شورا شود: "معتقدم که ستاد انقلاب فرهنگی در مورد عموم مسائل فرهنگی کشور نتوانسته است خطوطی ترسیم کند و فقط به برنامه‌ها و مسائل دانشگاه پرداخته است. فکر کردیم که تشکیل يك شورای عالی که بتواند تمام مسائل فرهنگی کشور را تحت پوشش قرار دهد و خطوط عام و کلی را ترسیم کند بسیار مفید خواهد بود. به علاوه، شورا حد و مرز و قانونی برایش مشخص است و می‌تواند نارساییهای ستاد انقلاب

فرهنگی را تا حدی جبران کند. " (دانشگاه انقلاب، آبان ۱۳۶۲، مصاحبه با دکتر نجفی، وزیر فرهنگ و آموزش عالی).

دوم، ترکیب جدید ستاد انقلاب فرهنگی و حضور دو نفر از اعضای جهاد دانشگاهی در ستاد نیز بحثهایی در پی داشت. بعضی عقیده داشتند ستاد انقلاب فرهنگی با این کار زیر شست دولت خواهد رفت: "سئوال شده که آیا ترکیب جدید ستاد انقلاب فرهنگی به منظور زیر پوشش دولت در آوردن ستاد است. باید بگویم این طور نیست. این ستاد زیر نظر ولایت فقیه به وجود آمده و دستورالعمل‌های ستاد انقلاب فرهنگی جنبه قانونی دارد و نقش افرادی که از دولت در ستاد حضور دارند بیشتر نقش هماهنگی است." (دانشگاه انقلاب، آبان ۱۳۶۲، به نقل از میرحسین موسوی، نخست وزیر).

سوم، مسائل اجرایی بود. ستاد انقلاب فرهنگی ابتدا به دلیل رکود کامل وزارت علوم وقت، کارهای اجرایی آن وزارتخانه را نیز انجام می‌داد. پس از استقلال وزارت علوم، امور اجرایی ستاد، با موافقت اعضا، به وزارت آموزش عالی محول گشت و ستاد تنها وظیفه برنامه‌ریزی را به عهده گرفت. در زمینه مدیریت دانشگاهها، به دلیل جزیره‌ای بودن دانشگاهها و نفوذ گروه‌های دانشجویی در مدیریت دانشگاهها، اختلافهای عمده‌ای بین ستاد و وزارت آموزش عالی پدید آمد. (نگاه کنید به مصاحبه با دکتر غلامعباس توسلی در همین شماره لوح).

چهارم، جایگاه قانونی ستاد بود. اعضای ستاد خود را منصوب امام می‌دانستند. در مقابل، طرفداران شورا معتقد بودند که ستاد مرهمی بر دردهای صفت فرهنگی کشور بود و برای دردهای بزرگتر و دائمی باید به فکر درمانهای دیگر بود: "تشکیل ستاد امری اضطراری از جانب امام بوده و برای جمع‌وجور کردن وضعیت دانشگاهها و جلوگیری از تفرقه و از هم پاشیدگی نیروها به وجود آمده است، نه تعیین خطوط فرهنگی کشور و هدایت انقلاب فرهنگی. البته مشکل اساسی ستاد نداشتن موضوع و جایگاه قانونی است. " (دانشگاه انقلاب، آبان ۶۲، «شورای جدید انقلاب فرهنگی یا هماهنگی جدید با شورای انقلاب فرهنگی؟»).

پس از تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی در مجلس، اعضای شورا در دیدار با بنیانگذار جمهوری اسلامی در آبان ماه سال ۱۳۶۲ از تأیید ایشان برخوردار شدند: "همه اعضای شورای انقلاب فرهنگی نمایندگان من هستند." (همان). شورای انقلاب فرهنگی از سال ۶۳ رسماً کار خود را آغاز کرد. وظیفه آن، بررسی و تصویب طرحها و برنامه‌های فرهنگی و آموزشی و فرهنگ عمومی است. اکنون فعالیت این شورا بیشتر در زمینه تصویب کلیات است و جزئیات برنامه‌ها هرکدام در حیطه وزارتخانه‌ها و شورای فرهنگ عمومی قرار دارد. جوش و خروش ستاد انقلاب فرهنگی در همان دهه ۱۳۶۰ به خاموشی گرایید.

## ستاد انقلاب فرهنگی: تجدید نظر در برنامه‌های دانشگاهی

### هدف واقعی از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی چه بود؟

ستاد انقلاب فرهنگی به دنبال تعطیلی دانشگاهها و مسائل مختلف موجود در آنها و بعضی ادعاها مبنی بر اسلامی نبودن برنامه‌های موجود در دانشگاهها تأسیس شد. بیشتر به این اندیشیده می‌شد که در دانشگاه چگونه می‌توان برنامه‌ریزی کرد تا به نیازهای جمهوری اسلامی پاسخ بدهد و با مبانی اسلامی مطابقت داشته باشد. به بیان دیگر، در برنامه‌های دانشگاهی، بویژه از نظر اصالت، شک و تردیدهایی وجود داشت: اینها به درد اسلام نمی‌خورند، می‌خورند؛ یا اسلام تایینی ندارند، دارند و غیره. از طرف بعضی از گروهها این برنامه‌ها زیر سئوال می‌رفت و در نتیجه مشکلاتی فراهم کرده بود هم برای استادان، از این نظر که چه درسی تدوین کنند و حتی اینکه چه رشته‌هایی بماند و چه رشته‌هایی حذف شود. انقلابی صورت گرفته است با ارزشهای جدید و آموزش عالی هم دارای ساختاری است که با مدرنیسم و رشته‌های جدید علمی سروکار داشته است.

در این میان، علوم انسانی بیش از سایر رشته‌ها مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. بنابراین ستاد انقلاب فرهنگی برای پاسخگویی به این سئوالها و تجدید نظر در برنامه‌های

در التهاب انقلاب در نخستین سالهای پس از ۱۳۵۷، نهادهای بسیاری پدید آمدند؛ از جمله، جهاد سازندگی، سپاه پاسداران، و ستاد انقلاب فرهنگی. نهاد اخیر در دوره کوتاه فعالیتش فراز و فرودهای بسیاری داشت و از همین رو، به نظر بسیاری، نهادی بود انقلابی برای شرایط انقلابی. علل شکل‌گیری ستاد، موانع و مشکلات آن و، از همه مهمتر، تبدیل ستاد به شورای انقلاب فرهنگی را در گفتگویی با دکتر غلامعباس توسلی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه که در زمان انقلاب فرهنگی در مقام سرپرست برنامه‌ریزی رشته‌های علوم انسانی در ستاد انقلاب فرهنگی فعالیت داشت، مرور می‌کنیم.

از ابتدای کار، بحثهایی حول ستاد انقلاب فرهنگی وجود داشت: اعضای ستاد معتقد بودند که موظف به برنامه‌ریزی و شکل‌بندی ساختار فرهنگی کشورند. عده‌ای دیگر معتقد بودند که ستاد تنها موظف به جمع‌وجور کردن وضعیت دانشگاههاست. به نظر شما

دانشگاهی به وجود آمد. در ابتدا چون به دنبال تعطیلی دانشگاهها به وجود آمد؛ مسائل دانشگاهی را بیشتر در بر می گرفت. بعدها بخشهای آموزش و پرورش و فرهنگ عمومی هم به آن اضافه شد. این بخشها به شورای انقلاب فرهنگی که از سال ۱۳۶۳ به وجود آمد افزوده شد. در حقیقت نیازی فوری به تجدید نظر در برنامه‌ای دانشگاهی برای بازگشایی دانشگاهها بود. مسئله علوم انسانی هم مسئله خاصی بود و در ابتدا فکر می شد که علوم اسلامی با علوم حوزوی در تباين است. تمام اینها نیاز به بحث و بررسی داشت و موقعیتی هم پیش آمد که دانشگاهها تعطیل بود و فرصت تجدید نظر در برنامه‌های دانشگاهی ایجاد شد.



**سه راه حل وجود داشت: يك راه حل رادیکال، یعنی راه حلی که از صدر تا ذیل تمام رشته‌ها را عوض کنیم. اما چه به جایش بگذاریم؟ يك صفت اسلامی داخل گیومه داشتیم، اما معلوم نبود که محتوایش چیست. موجب سرگردانی بود و دانشگاه برای همیشه می خوابید و هیچ وقت نمی توانست از جایش برخیزد. چون نه این قدر استاد داشتیم، نه کتاب و نه محتوای دروس برای چهار سال تحصیلی، و در عمل هم همه رشته‌ها به يك رشته تبدیل می شد.**



اهداف فرهنگی در ابتدا مشخص و محدود بود و فرهنگ را به معنی تمام مسائل فرهنگی جامعه در نظر نمی گرفت و تنها معطوف به دانشگاهها بود. البته خود این موضوع جنبه‌های مختلفی داشت. يك جنبه، رشته‌ها بود. مؤسساتی بودند که قبل از انقلاب به وجود آمده بودند؛ مدارس عالی، هم دولتی و هم غیردولتی، وجود داشتند که به طور پراکنده بوجود آمده بودند و شاخه‌ها و رشته‌ها و حتی مسائل، استادان، که کدام استاد تدریس کند و کدام استاد نه. ارزیابی کلی می شد و در همان دوره بود که بسیاری از استادان از ایران رفتند، یا اخراج شدند یا بازنشسته شدند. این کار از سوی ستاد انقلاب فرهنگی که بیشتر نقش تبدیل کننده داشت انجام نمی شد. این کار بیشتر از سوی دانشجویان و گروههای انقلابی در درون دانشگاهها صورت می گرفت که فشار می آوردند فلان استاد که در زمان طاغوت فلان سمت را داشته و استاد دانشگاه بوده نباید تدریس کند. در درون دانشگاهها نوعی جنگ جریان داشت که از يك طرف دانشجویان و بعضی

از استادان تندرو بودند، و از طرف دیگر ستاد انقلاب فرهنگی که هدفش حل و تعدیل این مسائل و کنترل آنها بود. این وضعیت کلی و هدف ایجاد ستاد انقلاب فرهنگی بود.

در همان زمان بحثی بود که ستاد انقلاب فرهنگی در رشته‌های علوم انسانی تنها موفق به تغییر و تحول در دورشته فلسفه و ادبیات شده و در بقیه رشته‌ها—از جمله جامعه‌شناسی، حقوق، اقتصاد، علوم سیاسی— نتوانسته است تغییراتی بدهد. در نهایت هم به همان ترجمه‌های غربی اکتفا شد.

این طور نبود. در فلسفه و ادبیات کمترین تغییر پدید آمد. این دو رشته از تأثیر انقلاب فرهنگی برکنار ماندند. مسئله این بود که دانشجویان فشار می آوردند و بعضی هم از حوزه می گفتند که صاحب نظریم در رشته‌های علوم انسانی و می خواهیم ببینیم که محتوای بعضی رشته‌ها چیست. پنج رشته را جدا کردند: حقوق؛ علوم سیاسی؛ اقتصاد؛ روان‌شناسی و تعلیم و تربیت؛ و جامعه‌شناسی. در این پنج رشته گفتند که می خواهیم تجدیدنظر بیشتری بکنیم. کمیته حوزه و دانشگاه پدید آمد و قرار شد استادانی از دانشگاه و صاحب‌نظرانی از حوزه در يك کار مشترک محتوای رشته‌ها را بررسی کنند. من از طرف ستاد انقلاب فرهنگی شرکت می کردم و ۳۰، ۴۰ استاد را هم انتخاب کردیم و از طرف حوزه هم آقای مصباح یزدی و چند نفر دیگر بودند. البته آنها قدری کوتاه آمدند و عده‌ای از طلاب بودند که خودشان درس می خواندند. عملاً مسئله کمی تغییر ماهیت داد؛ یعنی به جای بحث بین حوزه و دانشگاه، بر روی مسائل اساسی و اینکه حالت سمیناری داشته باشد. بیشتر استادان دانشگاه بودند که رشته‌ها را معرفی می کردند و جلسات متعدد داشتند و طلاب هم در آنجا بودند و گوش می دادند و قرار بود روی این بحثها کار شود و به صورت جزوه و کتاب منتشر شود. بنابراین، آن هم به هدف خودش یعنی بحث بین حوزه و دانشگاه نرسید، اما باعث شد که ما تمام مطالب درسی را (بخش عمده آنها را) مطرح کردیم. سه ماه سمینار در تهران، سه ماه در قم و سه ماه در تهران برای جمع‌بندی مطالب که هر هفته دو روز در قم و تهران برگزار می شد. کسانی که از حوزه بودند بحث و اظهار نظر می کردند، اما طبیعی بود که چون آنها در علوم جدید زیاد سررشته نداشتند، نظراتشان کلی بود و زیاد وارد جزئیات و محتوا نمی شدند و روی منطق آن بحث می کردند.

در همین جا حقیقت دیگری را مطرح می کنم: افراد برجسته و اهل فکر و نظر معتقد بودند که ما در ساختار علوم انسانی زیاد نمی توانیم تغییر ایجاد کنیم و من در همان زمان از زبان خود آقای مصباح شنیدم که گفتند ما تا ۹۵، ۹۹ درصد علوم انسانی را قبول داریم و ممکن است در يك درصد آنها حرف داشته باشیم. بنابراین بعد از سه ماه سمینار با حوزه در تهران و قم توانستیم دانشگاهها را بازگشایی کنیم. یعنی این مانع که فکر می کردند در آنها باید از صدر تا ذیل تغییر کند بر طرف شد. بنابراین اینها از صافی نظرات آقایان از حوزه گذشت و بحثهایی صورت گرفت، جرح و تعدیل‌هایی صورت گرفت، اما در برنامه‌ریزی‌ها ما آدمیم مقداری حالت بومی‌تر و اسلامی‌تری به آنها دادیم. بعضی از دروس را که قبلاً وجود نداشت وارد دانشگاه کردیم، مثل متفکرین اجتماعی مسلمان، خانواده در اسلام، حقوق اسلامی، روان‌شناسی از دیدگاه اسلام، یا اقتصاد



اسلامی. حالا اهمیت این بود که بعضی فکر می‌کردند ما می‌توانیم تمام رشته‌ها را یکپارچه اسلامی کنیم. ما هم دانشگاهیان و هم حوزویان را مجاب کردیم که چنین کاری امکان ندارد. در رشته‌ای که ۱۴۰ واحد درسی دارد تغییر کلی و همه جانبه عملی نبود و صلاح هم نبود. رشته‌هایی در دنیا با ۲۰۰ سال سابقه، مثل حقوق بین‌الملل و اقتصاد، را نمی‌توان سر تا پا کنار گذاشت. غیرممکن بود که ۱۴۰ واحد اقتصاد اسلامی درس بدهیم. ما در حدی که عملی بود، گفتیم یک درس اقتصاد اسلامی سه واحدی را اگر توانستیم کتاب و منابع و استاد آن را پیدا کنیم بگذاریم و بعد وسعتش بدهیم. اما در توان ما نیست که ۱۴۰ واحد جامعه‌شناسی اسلامی بگذاریم؛ نه استادش را داریم، نه کتابش را داریم و نه موضوع آن را داریم. همچنین در بحث حقوق و اقتصاد.

ما خیلی واقع‌بینانه آمدیم برای تغییر برنامه‌ها حد و حدود قائل شدیم و در چهارچوب امکانات عمل کردیم. مثلاً در رشته جامعه‌شناسی توانستیم ۱۰، ۱۲ واحد جامعه‌شناسی اسلامی بگذاریم. دیدیم که اصلاً عملی نیست. مثلاً درس ارزشهای اسلامی را گذاشتیم. این درس را چه کسی می‌خواهد تدریس کند و حد و حدود آن کجا باشد؟ ما حتی در تدریس و نحوه اجرای درسهای خیلی ساده عمومی مثل اخلاق اسلامی مشکل داشتیم، چون مسئله ما فقط تهران نبود، سراسر ایران باید این درس ارائه می‌شد و استادش را نداشتیم. درباره فرهنگ اسلامی و تاریخ اسلام دروسی به صورت عمومی گذاشتیم. عده‌ای هم از حوزه آمدند و این درسها را در اختیار گرفتند، اما بعد دچار مشکل شدند. نمی‌توانستند با محیط دانشگاه سازگار شوند و دانشجویان هم صحبتهای آنها را نمی‌فهمیدند و با آن طرز بیان آشنا نبودند.

سه راه حل وجود داشت: یک راه حل رادیکال، یعنی راه‌حلی که از صدر تا ذیل تمام رشته‌ها را عوض کنیم. اما چه به جایش بگذاریم؟ یک صفت اسلامی داخل گیومه داشتیم، اما معلوم نبود که محتوایش چیست. موجب سرگردانی بود و دانشگاه برای همیشه می‌خواهید و هیچ وقت نمی‌توانست از جایش برخیزد. چون نه این قدر استاد داشتیم، نه کتاب و نه محتوای دروس برای چهار سال تحصیلی، و در عمل هم همه رشته‌ها به یک رشته تبدیل می‌شد.

راه حل دوم این بود که هیچ چیز را تغییر ندهیم و برنامه‌ها را همان‌طور بپذیریم. بعضی استادان می‌گفتند درس استانداردی جهانی دارد و نباید دخالتی در آنها صورت بگیرد. ما در ستاد انقلاب فرهنگی به یک نقطه تعدیل رسیدیم که در بعضی از درسها تغییراتی ایجاد کنیم. دروس جدیدی را که عملی هستند و استادش وجود دارد می‌توانیم ایجاد کنیم. بعضی از بحثها را با جرح و تعدیل می‌توانیم مطرح کنیم. اما کل مطالب را نمی‌توانیم عوض کنیم. مثلاً روش تحقیق، روش تحقیق است و نمی‌توان آن را تغییر داد و اسلامی کرد. دروس کاربردی را نمی‌توان عوض کرد و اسلامی آن را جایگزین کرد. بنابراین ما به یک راه حل میانه رسیدیم. در عین حال که برنامه‌ها را با استانداردهای جهانی هماهنگ کردیم—چون مسائل تبعات داشت و اگر فردا دانشجویی فارغ‌التحصیل می‌شد و به کشور دیگری می‌رفت، نمی‌توانست ادامه تحصیل بدهد—بنابراین مقایسه‌ای با کشورهای الجزایر، فرانسه، آمریکا، کانادا و ژاپن صورت گرفت. از طرف دیگر سعی کردیم در خلال این برنامه‌ها، یک رشته برنامه فرهنگی خاص که متناسب با اسلام و

فرهنگ اسلامی باشد ارائه کنیم، به طوری که دانشجو در ضمن این مباحث تخصصی با مسائل اسلامی هم کم‌وبیش آشنا شود. بنابراین این برنامه‌ای بود در ستاد بررسی شد و این رشته‌ها پس از بازبینی با برنامه جدید وارد دانشگاه شد.

این برنامه سه سطح داشت: سطح عمومی و فکری و ایدئولوژیکی مثل تاریخ اسلام، معارف اسلامی، اخلاق اسلامی. سطح تخصصی که رشته‌های علمی، مبانی و اصول و نظریه‌ها و روشهای خودشان را ارائه می‌کردند. سطح سوم، کاربردی بود. یعنی در رشته‌ها گرایش درست کردیم که بیشتر وجود نداشت. مثلاً رشته علوم اجتماعی با گرایشهای پژوهشگری، تعاون و دبیری. هم جنبه کاربردی و هم نظری و علمی و هم فکری و عقیدتی به رشته‌ها دادیم. به این ترتیب دانشگاهها باز شد. بنابراین در رشته فلسفه و ادبیات، گفتند که رشته ادبیات چون به آن از منابع دیگر درسی وارد نشده، نیازی به تغییر ندارد؛ و رشته فلسفه چون آقایان در حوزه با فلسفه آشنا بودند و هر دو شاخه غربی و اسلامی آن برای شناخت فلسفه لازم بود، بدون تغییر باقی ماند.

### پس برنامه و میزان واحدهای درسی برای هر دوره تحصیلی و منابع درسی در ستاد انقلاب فرهنگی تصویب شد.

تمام برنامه‌ها، منابع درسی، شاخه‌ها، محتواها و اهداف هر درس و رشته را در ستاد انقلاب فرهنگی تدوین کردیم، توجیه‌ها و استدلالهای خودمان را نیز به آن اضافه کردیم و بعدها ستاد و شورای انقلاب فرهنگی آنها را خلاصه کرد و بسیاری از شاخ و برگهایش را زد. برنامه‌ای که در ستاد انقلاب فرهنگی تدوین شد بیست سال است که در دانشگاههای سراسر کشور اجرا می‌شود و کسی نبوده است که تجدید نظری در آنها اعمال کند.

### در زمان فعالیت ستاد و بعد از ادغام آن در شورای عالی انقلاب فرهنگی، استدلال بسیاری بر این بود که ستاد جایگاه قانونی خودش را پیدا نکرد و مشکلات اجرایی داشت. میزان استقلال ستاد از نظر مصوباتی که بیرون می‌داد و رابطه آن با مجلس چگونه بود.

در ابتدای انقلاب نهادهایی پدید آمدند که به هیچ جا وابسته نبودند: ستاد انقلاب فرهنگی در برابر وزارت علوم، جهاد سازندگی در برابر وزارت کشاورزی، سپاه در برابر ارتش، که حسب شرایط انقلابی می‌خواستند تغییراتی در نهادهای موجود بدهند. دو راه وجود داشت: یا این نهادها در مؤسسات موجود ادغام شوند، یا مستقل باقی بمانند. این نهادها به صورت مستقل و به عنوان نهادهای موازی با سازمانها و وزارتخانه‌های موجود باقی ماندند. این نهادهای موازی اکنون به سبب پرسنل فراوان و هزینه‌های زیادی که دارند مشکل و معضل برای جامعه پدید آورده‌اند.

ستاد انقلاب فرهنگی جایی بود که توسعه پیدا نکرد و گروههای تشکیل‌دهنده پس از برنامه‌ریزی به دانشگاهها بازگشتند. بنابراین از نظر بدنه، ستاد تحلیل رفت و به همین دلیل هم از نظر برنامه‌ریزی قدرت خود را از دست داد. بنابراین عده‌ای برای هماهنگی با وزارت علوم، آمدند اسمش را عوض کنند، که کار به جایی نبرد و ما را کنار گذاشتند و عده‌ای فرد رسمی و اداری را جایگزین کردند و گفتند شورای انقلاب

فرهنگی بهتر است، و همان شد. ستاد بازوهای کاربردی خودش را از دست داد و تبدیل به شورایی شد که رئیس جمهور و نخست‌وزیر و وزیر در آن شرکت داشته باشند، چندتایی استاد هم باشند. در حقیقت ماهیت اولیه خود را از دست داد و اکنون روی اصول کلی نظر می‌دهد. در نتیجه، وزارت علوم هم دوباره به جای اول خود برگشت و استقلال خود را بازیافت.

یعنی از نظر اجرایی، ستاد انقلاب فرهنگی باید مصوباتش را به مجلس می‌فرستاد و پس از تصویب مجلس بود که لازم‌الاجرا می‌شد.

مصوبات ستاد لازم‌الاجرا بود. مصوبات ستاد تحویل وزارت علوم می‌شد و به دانشگاهها فرستاده می‌شد و حتی

■■■■■■■■

## مدیریت دانشگاهها را از اوایل انقلاب

### اتحادیه دانشجویان — دفتر تحکیم

وحدت — بر عهده داشت. یعنی اگر کسی

را آنها می‌پذیرفتند می‌توانست رئیس

دانشگاه شود ولو کم سن و سال و کم تجربه

باشد. اگر آنها نمی‌پذیرفتند یا به دلایلی

مخالف بودند، اگر علامه دهر هم بود

نمی‌توانست رئیس دانشگاه شود. بنابراین

اینها در دانشگاه تقریباً یک‌تاز بودند و روی

رؤسا و معاونان تصمیم می‌گرفتند و ستاد

انقلاب فرهنگی هم مقداری کمک می‌کرد

افرادی را منصوب شوند که مورد نظر آنها

باشد.

■■■■■■■■

از دست دادند. مثلاً برای تصویب يك رشته یا انتخاب يك استاد، این کمیته‌ها اظهار نظر می‌کردند. مدتی هم این سازمان به صورت موازی بود. گهگاه برای انتخاب يك استاد، دانشگاهها اظهار نظر می‌کردند. به هر حال این ابهام هنوز هم وجود دارد اما کم‌رنگ‌تر شده است و این حالت موازی هنوز هم وجود دارد.

یعنی حالت موازی بین کمیته و شورا.

کمیته‌هایی که در شورا وجود دارد حد فاصلی وزارت علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی اند.

در همان زمان، جهاد دانشگاهی بازوی اجرایی ستاد بود. از طرف دیگر، پس از اینکه وزارت علوم مجدداً شروع به فعالیت کرد، به‌عنوان مجری مصوبات و طرحهای ستاد انقلاب فرهنگی معرفی شد. به‌نظر می‌رسد دوگانگی در اجرای مصوبات ستاد انقلاب فرهنگی وجود داشت.

جهاد دانشگاهی بیشتر متوجه دو مسئله بود و هیچ وقت جای کمیته‌ها را نمی‌گرفت و برنامه‌ریزی نمی‌کرد. جهاد بیشتر جنبه‌های فرهنگی دانشگاهها را بر عهده داشت و در مراحل آموزشی فعالیت نداشت. جهاد که از عده‌ای دانشجو و استاد تشکیل می‌شد وظیفه مراقبت و محافظت از چارچوب‌های ارزشی در دانشگاه را به عهده داشت، مثلاً اسلامی کردن محیط دانشگاه. نه ادعایی داشتند و نه تأثیری در مسائل آموزشی دانشگاه، مگر اینکه مسئله‌ای خاص پیش می‌آمد و مثلاً يك درس به نحو خاص ارائه می‌شد و مورد اعتراض تعدادی از دانشجویان قرار می‌گرفت. دخالت جهاد در همین حد بود. اما کلاً برنامه‌ریزی‌ها زیر نظر ستاد بود و همین گروه علوم انسانی که من سرپرست آن بودم برنامه‌ها را بررسی می‌کرد و در ستاد تصویب می‌شد و مستقیماً به دانشگاهها ارسال می‌شد و به اجرا در می‌آمد. بنابراین جهاد يك ارگان مهم در دانشگاهها بود بین ستاد انقلاب فرهنگی و محیط دانشگاه. و به هدف فرهنگی وارد عرصه شده بود نه آموزشی. بعدها کارهای آموزشی مثل کلاس کنکور گذاشتند، ولی خوب، همیشه این ابهام در کارش وجود داشته است و يك مقدار هم موفق شدند بودجه‌هایی را تحت عنوان تحقیقات بگیرند به این‌عنوان که می‌خواهند جهادی کار کنند. در بعضی رشته‌ها کارهایی هم کرده‌اند.

اشاره کردید که ستاد انقلاب فرهنگی در مهر ۱۳۶۲

پس از بازگشایی دانشگاهها در شورای عالی انقلاب فرهنگی حل شد.

ما فکر می‌کردیم که هنوز کار برنامه‌ریزی تمام نشده و هنوز زود است که ارگانی رسمی به‌وجود بیاوریم. چون به محض اعلام ارگان، حالت رسمی پیدا می‌کند و کارها از حالت انقلابی خارج می‌شود. به همین دلیل عده‌ای بودند که از دست دانشجویان و طرفداران تغییرات خسته شده بودند و می‌گفتند این تشکیلات را برچینیم و چیزی به نام شورای انقلاب فرهنگی پدید بیاید و تعدادی از اشخاص رسمی مثل رئیس جمهور و نخست‌وزیر در آن حضور داشته باشند. از همان زمان هم ما کنار رفتیم و هم افرادی مثل آقای سروش. چون واقعاً بودند کسانی که می‌گفتند این فرم کارایی ندارد و دانشجویان و جهاد دانشگاهی هم موافق نبودند، چون راحت‌تر و خارج از

ستاد در دانشگاهها پیگیری می‌کرد که آیا مصوبات اجرا می‌شود یا نه، اشکالات آن چیست، یا از استادان نظرخواهی می‌شد. یعنی ستاد يك دوره آزمایش و خطا پشت سر گذاشت که دوره بررسی برنامه‌ها در عمل بود. در آن دوره کمیته نظارت تشکیل شد و يك سال به دانشگاههای سراسر کشور سرکشی کردیم و با نظرخواهی از استادها به بررسی مشکلات پرداختیم و تغییراتی در برنامه‌ها دادیم. بعدها کم‌کم اختیاراتی هم به صورت محلی به دانشگاهها داده شد که بتوانند يك یا دو درس را جابه‌جا کنند. این اختیارات بعد از حذف ستاد به شورای عالی انقلاب فرهنگی رفت و در مرحله اجرایی هم وزارت علوم برنامه اجرایی آن را عملی کرده، در حالی که ستاد مغز کار، تفکر و برنامه‌ریزی را انجام می‌داد. پس از شورای عالی انقلاب فرهنگی، بعضی کمیته‌های آن که ماندند کارکرد و کارایی‌شان را

چهارچوب مقررات کار می‌کردند و وقتی شورا آمد، هر چیزی باید ابتدا به تصویب شورا برسد و اینها در حقیقت دستشان باز نیست. بنابراین دو گروه بودند: گروهی که مدتها معتقد به شورا شدن ستاد بودند و عده‌ای که معتقد بودند این ستاد باید کار خودش را انجام بدهد و برنامه‌ها را تکمیل کند. پس از ایجاد شورا، برنامه جدیدی پیاده نشده بلکه بحثهایی روی کلیات صورت گرفت و چند تا کمیته تشکیل شد. روی مسائلی مانند زنان بحثهایی انجام شد و من دقیقاً نمی‌دانم چه کارهایی صورت گرفته و اثرش در دانشگاه‌ها خیلی کم بوده است. یا مثلاً روسای دانشگاه‌ها را منصوب می‌کردند. علتش هم این بود که وزارت علوم در آن زمان قدرت مشروع خود را از دست داده بود و اگر کسی را به‌عنوان رئیس می‌گذاشت دانشجویان آن را نمی‌پذیرفتند و در حقیقت به کمک ستاد و بعدها شورای عالی انقلاب فرهنگی کسانی را تعیین می‌کردند. چون وقتی فردی مورد تأیید ستاد یا شورا بود دیگر دانشجویان یا جهاد دانشگاهی نمی‌توانستند اعتراض بکنند. در حقیقت کار شورا کمکی به وزارت علوم بود برای تثبیت وضعیت دانشگاه‌ها.

### از بحثهای جدی آن زمان مسئله اختلاف ستاد با مجلس و نهادهای دیگر بر سر انتصاب رؤسای دانشگاهها بود که عده‌ای معتقدند شکاف عمده‌ای بین ستاد و دیگر نهادها انداخت.

اختلافاتی وجود داشت. اساساً مدیریت دانشگاه‌ها از اوایل انقلاب را اتحادیه دانشجویان - دفتر تحکیم وحدت - بر عهده داشت. یعنی اگر کسی را آنها می‌پذیرفتند می‌توانست رئیس دانشگاه شود ولو کم سن و سال و کم تجربه باشد. اگر آنها نمی‌پذیرفتند یا به دلایلی مخالف بودند، اگر علامه دهر هم بود نمی‌توانست رئیس دانشگاه شود. بنابراین اینها در دانشگاه تقریباً یک‌هفته تاز بودند و روی رؤسا و معاونان تصمیم می‌گرفتند و ستاد انقلاب فرهنگی هم مقداری کمک می‌کرد افرادی را منصوب شوند که مورد نظر آنها باشد. دولت و وزارت علوم می‌خواستند رؤسا را از بالا منصوب کنند و هدف این بود که سطوح بالاتر باشد چون استادان و دانشجویان تقریباً کنار رفته بودند. تمام مربی و جوان بودند که می‌آمدند. مثلاً دکتر گرجی رئیس دانشگاه شد اما سه ماه بیشتر دوام نیاورد و دکتر فرهادی

را که تازه از دانشگاه مشهد فارغ‌التحصیل شده بود به‌عنوان رئیس دانشگاه تهران گذاشتند، چون دانشجویان خواهان او بودند و هم عرض خودشان بود. یا آقای فروتن که گرچه پزشک بود، تازه فارغ‌التحصیل شده بودند و تجربه اجرایی نداشت. محیط دانشگاه این گونه افراد را می‌خواست، در حالی که از نظر اسپانداردهای دانشگاهی دنیا این مورد قبول نبود. بنابراین اگر این اختلافات به وجود آمد برای این بود که دستگاه، وزیر علوم در کنار رئیس جمهوری یا نخست وزیر، می‌خواستند افرادی را بگذارند که هم از طرف دولت باشد و برنامه‌های دولت را پیاده کند و هم اغتشاشات دانشگاه‌ها را کم کند. چون رئیس که می‌گذاشتند دانشجویان اعتراض می‌کردند و او را بیرون می‌کردند. مدیریت دانشگاه‌ها زیر سؤال رفته بود و چون محیط دانشجویی بود، نمی‌شد کاری کرد. مثلاً رئیس دانشگاه تربیت معلم بیست بار عوض شد و دولت قدرت تثبیت دانشگاه را از دست داده بود.

### یعنی با تمام این تفصیلات و با تشکیل شورا، ستاد انقلاب فرهنگی به حالت انفعال درآمد و از دور خارج شد.

شورا در حقیقت تصمیم‌گیری می‌کرد و کار عملی از آن ساخته نبود. اکنون هم ساخته نیست.

### برنامه‌ریزی‌های ستاد از نظر مدت چگونه بود؟ منظور از نظر کوتاهی یا بلندی مدت برای استفاده در دانشگاههاست.

برنامه‌ها میان مدت بود و این هدف ستاد بود. منتها در ارتباط با این ادعا که تمام برنامه‌ها و رشته‌ها و دروس را می‌خواستند عوض کنند و اسلامی کنند، اگر برنامه‌ریزی بلندمدت می‌خواستیم، باید دانشگاه‌ها را بیست سال تعطیل می‌کردیم. منتها هیچ‌کس دنبال برنامه بلندمدت را نگرفت و برنامه عقیم ماند. چون می‌خواستیم دانشگاه‌ها را بازگشایی کنیم، نیاز به برنامه‌ای فوری ولی میان مدت داشتیم که حداقل چند سال دانشگاه‌ها را از برنامه‌ریزی معاف کند. دانشگاه‌ها هنوز روی همان برنامه میان مدت ستاد انقلاب فرهنگی کار می‌کنند. □

## نمره دادن به استاد در ستاد انقلاب فرهنگی

**جریان** انقلاب فرهنگی را کسانی صرفاً تصفیه فیزیکی جوان‌ترها و تسویه خرده حساب‌های سیاسی کهنه با سالمندترها دانسته‌اند. اما عنصر ایدئولوژیک آن را نمی‌توان نادیده گرفت؛ بنا اگر وجدان کار نداشته باشد دیواری می‌سازد که با باد تند هم خراب خواهد شد؛ وضع بیماری که پزشک معالجتش فارغ از آلام او سر آسوده به بالین بگذارد با کرام‌الکاتبین است. به همین قرار، دانشمند اگر اهل درد نباشد، علمش نه تنها رحمت نیست و گرهی از کاری نخواهد گشود، بلکه مایه زحمت خلق است.

بیشتر، در جاهای بسیاری عین همین مجادلات در گرفته بود. از جمله در چین، مائو دستور داد دنگ شیائو پینگ را مأمور تمیزکردن مرغدارها و گاوداری‌ها کنند، چون در حزب کمونیست بحث راه انداخته بود که مرغ باید تخم بگذارد، سیاه یا سفیدش بودنش فرقی نمی‌کند. بعدها که دنگ از مرغدارها به حزب بازگشت، جناح او طرفداران نظریه نمره‌دادن به رنگ مرغ‌ها از جمله، بیوه مائو - را به سختی شکست دادند و از میدان سیاست راندند.

در ایران هم بحث تعهد و تخصص زمانی داغ بود و می‌گفتند از علم فرد بی‌تعهد خبری به کسی نمی‌رسد. در واقعیت تلخ تاریخی، پیشرفت مفهومی غیردینی و محصول دوران روشنگری است. پیش از آن، مفهوم تعالی حاکم بود، و تعالی جامعه بستگی به میزان تقوا، تزکیه و ایمان اعضای آن داشت. این تناقض، به‌ویژه در مورد گزینش استادان و دانشجویان بعد از انقلاب فرهنگی، خود را نشان داد. به استادان غیرمذهبی، هر چند متخصص، اعتمادی نبود. باید گذشته افراد، منش

فردی آنان و عقایدشان بررسی می‌شد. ملاکهای ستاد انقلاب فرهنگی برای گزینش استاد "یکی تقواست؛ یکی مقدم داشتن تزکیه است بر علم؛ یکی توأم کردن ایمان با تخصص است؛ یکی عدم ارتزاق به علم است. . . ." عبدالکریم سروش، **دانشگاه انقلاب**، سال ۱۳۶۰، شماره ۴.

این جهان‌بینی بعدها به تأسیس دانشگاه تربیت مدرس انجامید که، عملاً، همان استادان کمتر متعهد را مأمور تربیت استادان دیگری می‌کرد که قرار بود به دانشجویان درس بدهند. اما در همان زمان برای این کار در بهار سال ۱۳۶۰، هیئت مرکزی تأمین و گزینش استاد زیر نظر ستاد انقلاب فرهنگی کار خود را شروع کرد. این هیئت از دو فرد غیردانشگاهی و یک تحصیلکرده دانشگاه تشکیل شد. شرایط عمومی ورود به خدمت دانشگاه و فعالیت‌های هیئت تا آذر ۱۳۶۳ را از نشریه **دانشگاه انقلاب** (سال چهارم، شماره ۴۵، اسفند ۶۳) می‌خوانید:

## "گزینش استاد"

### تاریخچه

پس از مصاحبه آقای دکتر عارفی، وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت، مبنی بر جذب کادر هیئت علمی برای دانشگاهها در تاریخ بهمن ماه ۵۹ و اردیبهشت ماه سال ۶۰، حدود سه هزار درخواست به وزارت فرهنگ و آموزش عالی رسید. . .

از آنجا که در متن فرمان امام امت انتخاب و آماده‌سازی اساتید شایسته به‌عهده ستاد انقلاب فرهنگی قرار گرفته بود، هیئت مرکزی تأمین و گزینش استاد جهت رسیدگی به درخواستهای فوق و براساس آئین‌نامه مصوب، تحت نظر ستاد انقلاب فرهنگی کار خود را آغاز نمود.

### تشکیلات

هیئت مرکزی و گزینش استاد:

۱. نماینده جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (حجت‌الاسلام والمسلمین محفوظی).
۲. نماینده ستاد انقلاب فرهنگی (آقای دکتر فرهادی)
۳. نماینده شورای عالی گزینش (آقای اوبنی).

فعالیت‌های مربوط به گزینش استاد تا هم‌اینک از طریق هسته‌های تخصصی و اخلاقی که به‌طور مجزا امر رسیدگی به پرونده متقاضیان را بر عهده داشته‌اند صورت می‌گیرد و در حال حاضر هر یک از این هسته‌ها رسیدگی به مسائل مربوط به یک گروه خاص از شش گروه (پزشکی، فنی و مهندسی، علوم پایه، علوم انسانی، کشاورزی و هنر) را تعقیب می‌کنند و در شش گروه یاد شده جمعاً ۳۸ کمیته تخصصی و پنج هسته اخلاقی فعالیت دارد و بسته به مورد از استادان خارج از کمیته‌ها نیز جهت

مشاوره و اظهار نظر دعوت به عمل می‌آید.

آمار موجود در دفتر گزینش استاد حاوی نام ۱۷۶ نفر جهت هسته‌های تخصصی و ۲۰ نفر اعضاء هسته‌های اخلاقی است و در خود دفتر نیز ۱۲ نفر امور تحقیق، دبیرخانه و بایگانی را برعهده دارند. دفتر گزینش استاد زیر نظر برادر احمد عطاری و وظائف فوق را به انجام می‌رساند.

## شرایط عمومی ورود به خدمت دانشگاه

شرایط عمومی استخدامی هیئت علمی دانشگاه که توسط هسته‌های گزینش اخلاقی احراز می‌شود به قرار زیر است:

- الف - تابعیت ایران.
- ب - انجام خدمت وظیفه عمومی یا داشتن معافیت قانونی.
- ج - عدم محرومیت از تمام یا بعضی از حقوق اجتماعی که مستلزم محرومیت از استخدام دولتی باشد.

د - عدم اشتها به فسق و فجور و عمل به مناهی اخلاقی و اعمال رفتار خلاف حیثیت و شرافت و شئون شغلی.

ه - تقوای دینی و التزام عملی به احکام اسلام، عدم وابستگی به رژیم گذشته، عدم عضویت در ساواک و فراماسونری و فرق ضاله و نداشتن سابقه تبلیغ موثر به نفع دولت‌های بیگانه یا مکاتب ضداصلاحی.

و - تعهد و اعتقاد به انقلاب اسلامی، ولایت فقیه اساسی جمهوری اسلامی ایران.

تبصره ۱ - اقلیت‌های دینی رسمی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران داوطلب عضویت در هیئت علمی دانشگاه از بند (ه) مستثنی بوده باید عملاً متدین به ادیان خود باشند و به لحاظ جامعه اسلامی در مقام تجاهر به فسق برنیایند.

تبصره ۲ - هیئت مرکزی می‌تواند برای انجام خدمات آموزشی و یا پژوهشی دانشگاهها از اتباع بیگانه صلاحیت‌دار با رعایت قوانین و مقررات راجع به کار اتباع بیگانه در ایران به طور موقت و بدون تعهد استخدام رسمی به صورت خرید خدمت استفاده نماید.

تبصره ۳ - در صورتی که داوطلبین دارای کلیه شرایط به غیر از بند (ه) باشند، «هیئت مرکزی» می‌تواند از میان متقاضیانی که معاند با اسلام نباشند، با رعایت سایر مواد این آئین‌نامه در کلیه رشته‌ها به غیر از تربیت معلم اعضاء هیئت علمی را برگزیند.

## فعالیت‌های انجام شده

مراحل کار هسته‌های تخصصی مطالعه پرونده و بررسی مدارک علمی، دعوت داوطلب جهت امتحان تخصصی و ارائه سمیناری است که توسط استادان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و هسته‌های

اخلاقی نیز بسته به مورد از طریق اوراق پرونده، تحقیقات انجام گرفته در داخل و خارج کشور، مصاحبه عمومی و مانند آنها کار بررسی اخلاقی پرونده را به انجام می‌رسانند.

در مورد پرونده‌های داوطلبان استخدام در هیئت علمی دانشگاهها وضعیت تا تاریخ ۶۳/۹/۲۴ به قرار زیر بوده است:

جمع پرونده‌های تشکیل شده: ۴۷۷۱ پرونده  
جمع پرونده‌هایی که به طور قطعی مردود شناخته شده‌اند: ۱۰۳۵

پرونده‌های مخنومه (بهر دلیل): ۷۷۱  
پرونده‌هایی که به لحاظ یکی از دو جنبه اخلاقی یا علمی وضع روشنی ندارند: ۲۶۹

پرونده‌های مرحله ۲: ۵۴۲  
پرونده‌هایی که منتظر یک اقدام صاحب پرونده است: ۵۷۰

انواع دیگر: ۳۵۳  
(شامل ۲۰۶ پرونده موجود در هسته‌ها، ۱۱۱ پرونده مربوط به افرادی که به لحاظ جایابی تمایلی

رفتن به شهرستان نداشته‌اند).  
لازم به تذکر است که تعداد زیادی از داوطلبان (حدود هزار نفر از سه هزار نفر اولیه) فاقد حداقل مدارک علمی (فوق لیسانس) برای عضویت در هیئت علمی دانشگاهها بوده و از جهت علمی پذیرفته نشده‌اند.

- خوشبختانه در ماه‌های گذشته (از فروردین ۶۳ اقدامات صورت گرفته نسبت به پرونده‌ها تا حدودی از سرعت بیشتری برخوردار گشته است و در حال حاضر عمده تلاش بر آن است که کار گروه‌های تخصصی سرعت بیشتری پیدا نماید.

برنامه آینده به موجب مصوبات ستاد پرونده افراد موسوم به قراردادادی و مانند آن نیز می‌باید از کانال گزینش خاتمه یابد این هیأت جداً مصمم به بالا بردن و افزایش کارایی هسته‌های تخصصی و اخلاقی است و امیدوار است که تا سه ماه آینده آمادگی لازم برای این مسئولیت را به دست آورد.

**ارقام ارائه شده از سوی ستاد انقلاب فرهنگی**  
مربوط به پرونده‌های این هیئت به درصد چنین است:

جمع پرونده‌های تشکیل شده: ۱۰۰  
جمع پرونده‌هایی که قبول نهایی شده: ۲۵/۸  
جمع پرونده‌هایی که به طور قطعی مردود شناخته شده‌اند: ۲۱/۶

پرونده‌های مخنومه به هر دلیل: ۱۶/۱  
پرونده‌هایی که به لحاظ یکی از دو جنبه اخلاقی یا علمی وضع روشنی ندارند: ۵/۶

پرونده‌های مرحله ۲: ۱۱/۳  
پرونده‌هایی که منتظر اقدام صاحب پرونده‌اند: ۱۱/۹

انواع دیگر: ۷/۳

